

خون به دل طرفداران

نگاهی به فیلمسازی کیمیایی و «خون شد»



معین احمدیان دبیر گروه فرهنگی

مسعود کیمیایی هم از آن جنس فیلمسازانی است که سینمایش را با تماشا کردن، کشف کرد؛ حالا این تماشا کردن هم نه فقط به مثابه دیدن آثار کلاسیک سینمای جهان باشد، بلکه کشف حقیقت آدم‌های کوچک و بزرگی بود که بعد از رنگ و لعاب دادن، شخصیت فیلم‌هایش می‌شدند.

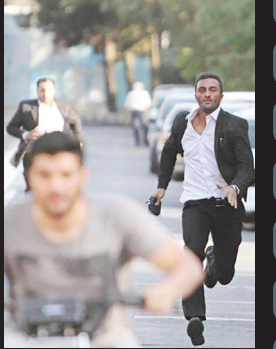
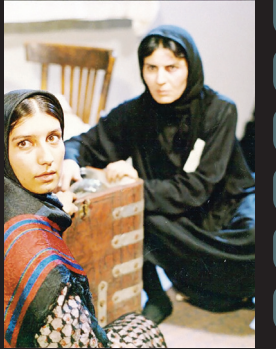
کیمیایی در سینمای قبل از انقلاب، خلاف‌آمد کارگردان‌هایی بود که دنبال تصویرسازی کارت‌پستالی از جامعه ایران بودند. چاقوی اعتراض را به دست آدم‌های حذف‌شده از جامعه می‌داد و همین بود که کیمیایی را کیمیایی کرد. بچه خیابان ری تهران، وقتی از خاطرات کودکی اش تعریف می‌کند، سوراخ ابهت مجتبی نواب صفوی می‌رود که شیفته‌اش بوده و توی محله‌شان زندگی می‌کرده و چشمش از همان روزها دنبال پر شال به کمر بسته نواب صفوی بوده که یک هفت‌تیر توی آن قایم شده بود. فیلمساز معتزلی که جنس اعتراضش شبیه فیلمسازان هم‌سلسلش، گرفتار روشنفکران برج‌عاج‌تشنه نبود و همین‌ها بود که آدم‌ها و دیالوگ‌های فیلم‌های کیمیایی را از دل سینمای قبل انقلاب، باز جاگند و قصه‌هایش حماسه عامیانه سینمای معاصر شد.

خون، قیصر!

دوست داشته باشیم یا نه، هنوز کیمیایی را با فیلم قیصرش می‌شناسند. او هنگام ساخت قیصر، ۲۸ سال سن داشت و قبل از آن، یک فیلم ساخته بود و بعد از آن تا سال ۵۷ که انقلاب اسلامی پیروز شد، ۹ فیلم دیگر ساخت. او پرحاشیه‌ترین فیلمش یعنی «گوزن‌ها» را در سال ۵۳ ساخت. کیمیایی در مورد این فیلم گفته که پایان این فیلم پس از نمایش در سومین جشنواره جهانی فیلم تهران به دستور ساواک کاملاً تغییر کرد و «گوزن‌ها» در سال‌های پیش از انقلاب با پایان تغییر یافته به نمایش عمومی درآمد، اما پس از انقلاب پایان اصلی نسخه اولیه جایگزینش شد. کیمیایی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی زمان خود شامه تیزی داشت و همین‌ها را با مایه‌های مردم‌پسند تلفیق کرد و فیلم‌هایش را می‌ساخت. فیلم «سفر سنگ» هنگامی ساخته شده بود نمایش درآمد که نخستین جرقه‌های انقلاب ۵۷ در ایران زده شده بود. روایت مسعود کیمیایی از فیلم سفر سنگ خواندنی است: «بعد از گوزن‌ها من شرایط دشواری برای فیلمسازی داشتم. تهیه‌کننده‌ها از کار کردن با من هراس داشتند. معروف بود که می‌گفتند کار با کیمیایی دنیایش خوب است، ولی آخرتت خراب است یعنی فیلم‌هایش خوب می‌فرودند ولی در درس سیاسی دارد. نکته دیگر اینکه بعد از گوزن‌ها به من گفته شده بود نباید در شهر فیلم بسازم. حتی به من گفتند بر موملار در طبیعت زیبای شمال فیلم بساز. به هر جهت روزگاری بر ما گذشت. اما سفر سنگ، قصه‌ای بود از آقای بهزاد فراهانی که بافتش خیلی خوب بود. با فراهانی صحبت کردم که می‌خواهم این طرح را فیلم کنم و من هم از قصه اقتباس آزاد کردم که شد سفر سنگ. آن زمان شرایط تند و تیزی حکمفرما بود و شتاب زیادی از نظر سیاسی - اجتماعی در جامعه به چشم می‌خورد. یک حس‌هایی می‌شد از یک جریانی که من آن را در سفر سنگ آوردم. به هر جهت اگر انقلاب رخ نمی‌داد، با این فیلم تند و تیز به‌طور قطع اتفاقات دیگری برای من رخ می‌داد. بعدها فراوان گفته شد که این پیش‌گویی انقلاب بود. این را باید دیگران قضاوت کنند که کرده‌اند و گفته‌اند. در مورد فرم و سروسزکلیک فیلم هم باید بگویم من می‌دانم فرضاً اگر دوربینم را به بیابان بزم، هر کاری که بکنم جان‌فورد قبلاً کرده. منتها وقتی دنبال تاریخ و سرزمین خودت هستی، قاب‌بندی فیلمت هم به هر جهت تغییراتی می‌کند. ضمن اینکه وقتی در فیلمت غروب و دشت و صحرا داری، نمی‌توانی از سینمایی که از آن آموختی، مثل مسترن، دوربمانی...» سفر سنگ پر فروش‌ترین فیلم سال ۵۷ شد، آن هم در سال‌هایی که سینماها با اوج گرفتن انقلاب تعطیل شده بودند.

امان از بلا تکلیفی

تحولات انقلاب بر فضای فرهنگی تأثیر گذاشت، اما کیمیایی بعد از انقلاب چه‌باید می‌کرد. هر کدام از هم‌نسلان او خودشان را با شرایط جدید تطبیق دادند. او نه مثل بیضایی که اساطیر کهن را می‌ساخت، تا آن حد در عمق تاریخ رفته بود و شبیه مهرجویی هم نبود که نگاه اصلی اش به مسائل طبقه متوسط اجتماع باشد و ناگه‌ب‌ب‌ب طرف و مبهوت کیارستی هم فاصله‌ای بعید داشت. کیمیایی با فیلمسازان بعد از خودش یعنی نسل فیلمسازان انقلاب هم تفاوت‌هایی اساسی داشت؛ اما او چطور می‌توانست هم شبیه خودش بماند و هم در بستر تحولات زمانه حرکت کند و روز به روز نو شود؟ وقتی به او ایراد گرفتند که آیا لحن اعتراضت تغییر کرده، این‌طور جدید بود؛ «قبل از انقلاب هر اعتراضی مشخص و معین بود. سمت و سو داشت. موضع‌گیریات معلوم بود. در آن دوره گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی، خطوط معین و مشخصی داشتند. وضعیت تو هم به‌عنوان معتزلی روشن بود. معلوم بود اعتراضت به کجاست. الان وضعیت فرق کرده، هر اعتراضی تبدیل به لاشه می‌شود، یک جسد بیجان می‌شود. از پس که بی‌سمت و سو است، تأثیر نمی‌گذارد.» کیمیایی با به سنن می‌گذاشت و همچنان بازترین توانایی در فیلم‌نامه‌هایش یعنی مونولوگ‌های خاص فیلمش را حفظ می‌کرد. نارفیقی، زخم‌های کهنه، داستان‌های قدیمی، ساختمان‌های متروک، خیانت، دیالوگ‌هایی با طعم افسوس و طلب‌کاری و یاد گذشته‌ها و رقابت و جنگ بر سر آخرین چیزها همچنان در فیلم‌هایش باقی مانده بود. او همچنان فیلم‌نامه‌تمامی آثارش را خودش می‌نوید و تدوین و طراحی صحنه و لباس تعدادی از فیلم‌هایش، همچون گروه‌بان، ردپای گرگ، مرسدس و فریاد را هم خود به عهده



ردیف	عنوان فیلم	سال اکران	میانگین قیمت بلیت	فروش در سال / تومان	تعداد مخاطب / نفر
۱	قیصر	۱۳۴۸	۲ تومان	۳ میلیون و ۸۰۰ هزار	یک میلیون و ۲۶۰ هزار
۲	گوزن‌ها	۱۳۵۴	۳ تومان	۲ میلیون و ۶۰۰ هزار	۹۴۴ هزار و ۹۴۴
۳	سفر سنگ	۱۳۵۷	۹ تومان	دو میلیون و ۷۰۰ هزار	۲۷۲ هزار و ۶۱۹
۴	سرب	۱۳۶۵	۱۵ تومان	۱۷ میلیون	یک میلیون و ۱۳۳ هزار
۵	دندان مار	۱۳۶۹	۱۸ تومان	۱۰ میلیون و ۵۰۰ هزار	۵۳۸ هزار
۶	ضیافت	۱۳۷۵	۱۳۴ تومان	۱۱۲ میلیون و ۵۹۰ هزار	۸۳۹ هزار و ۱۸۳
۷	سلطان	۱۳۷۶	۱۳۴ تومان	۱۲۵ میلیون و ۵۴۰ هزار	۸۴۰ هزار و ۲۲۳
۸	مرسدس	۱۳۷۷	۲۲۲ تومان	۱۹۴ میلیون	۸۷۳ هزار و ۸۷۰
۹	اعتراض	۱۳۷۸	۲۹۴ تومان	۱۷۰ میلیون و ۸۵۰ هزار	۸۵۱ هزار و ۱۰۰
۱۰	سربازهای جمعه	۱۳۸۳	۷۰۰ تومان	۲۲۷ میلیون	۳۲۴ هزار و ۲۸۵
۱۱	حکم	۱۳۸۵	۵۹۰ تومان	۱۸ میلیون و ۴۴ هزار	۳۰ هزار و ۵۸۰
۱۲	محاكمه در خیابان	۱۳۸۸	۲۵۰۰ تومان	۵۸۱ میلیون	۲۳۲ هزار و ۴۰۰
۱۳	جرم	۱۳۹۰	۳۰۰۰ تومان	۳۸۴ میلیون	۱۲۸ هزار
۱۴	متروپول	۱۳۹۳	۴۵۰۰ تومان	۴۷۳ میلیون	۱۰۵ هزار و ۱۱۱
۱۵	قاتل اهلی	۱۳۹۶	۱۰۰۰۰ تومان	یک میلیارد و ۹۱۰ میلیون	۱۹۱ هزار

داشت. فیلم‌های کیمیایی همچنان طرفداران خاص خود را داشت، ولی هرچه جلوتر آمد، مخاطب جدیدی به گیشه فیلم‌هایش اضافه نشد. عمده نقدی که به فیلم‌های اخیر اومی شود این است که هنوز شخصیت‌های فیلم‌هایش با همان دیالوگ‌خوانی خاص شان، در کوچه پس‌کوچه‌های تهران قدیم گیر کرده‌اند، در حالی که جامعه و مخاطبان سینمای ایران دیگر زبست آدم‌های کیمیایی را درک نمی‌کنند. کیمیایی حتی «اعتراض» را جلوی دوربین برد تا در اوضاع سیاسی اواخر دهه ۷۰، شمایل تازه‌ای از یک معتزلی قیصری را نشان دهد، ولی این فیلم هم در موضع دفاع از دولت وقت، فقط زبست اپوزیسیون را می‌گرفت و اینچنین بود که او دچار تناقض و سردرگمی ابدی در مواضعش شد؛ سردرگمی و تناقضی که فیلم به فیلم همراه او ماند و همچنان ادامه دارد.

دلی که خون شد...

وقتی در جشنواره سی و دوم فیلم فجر، «متروپول» مسعود کیمیایی، ۵۰ قدم آخر، کیومرث پوراحمد و اشباح» داریوش مهرجویی با واکنش‌هایی همچون تمسخر و خنده تماشاگران بدقه شد، این گمانه بیشتر شد که روزگار شکوه صاحبان قدیمی سینما سپری شده است. پوراحمد بعد از دیدن این واکنش‌ها زیر بار فیلمش نفرت و گفشت پشت دستش را داغ می‌کند تا دیگر فیلم‌دفاع مقدسی بسازد و بعد از دو تلاش تا نام در فیلمسازی، بی‌خیال فیلمسازی شد. مهرجویی هم پنج سالی فیلمسازی را بوسیده بود و از ترس واکنش‌ها به فیلمش بی‌خیال اکران جشنواره شد. اما انگار به قول طرفداران کیمیایی، تنها جان سخت فیلمسازان موج نو، همچنان فیلم می‌سازد و کم‌نهایتند جماعتی که او را بر همین‌ها که هست و ادامه می‌دهد، تشویقش می‌کنند. کیمیایی با همان بلا تکلیفی در نگاهش به جامعه امروز و مساله فساد اقتصادی، سراغ ساخت «قاتل اهلی» رفت و نتیجه‌اش چیزی نشد جز کلاژی از روایت‌های بی‌سر و ته و آخر سر که مخاطبی هم برایش نداشت و همه کاسه و گوزه‌ها سر حضور پسرش، پولاد کیمیایی شکسته شد تا خود کیمیایی در فیلم بعدی اش «خون شد» همچنان فرصتی برای اعتباریابی داشته باشد. اما خون شد، فقط کمی از دو فیلم قبلی کیمیایی بهتر است. برای کیمیایی هنوز چاقو و خون به‌کار کردن تمام نشده ولی چاقو، انتقام و قهرمان تک افتاده میان جامعه‌ای متلاشی شده هم چیزی بیشتر از کارت‌پستالی از فیلم‌های قبلی اش نیست. بدتر اینکه قصه خون شد بین واقع‌نمایی و یک روایت ابزورد، بلا تکلیف و معلق مانده است. این بلا تکلیفی، برخی از صحنه‌ها را هم به شدت مضحک و خنده‌دار کرده؛ مثل سکانس پایانی فیلم و دورگیری‌های داخل‌بنگاه که بی‌هیچ‌دانشان منطقی، مادری شلوار بچهاش را پایین می‌کشد تا وسط معرکه‌ای که پر از خون و چاقو کشی است، ادرار کند. از این نمونه در «خون شد» کم نیست، ولی دیگر باید باور کرد که کیمیایی دوست دارد هر چیزی را که دلش بخواهد، بسازد، بی‌آنکه مخاطب برایش مهم باشد. سینمای امروز ایران هم کم ندارد سرمایه‌گذارانی که دل‌بسته نام کیمیایی، برایش پول می‌آورند، ولی این وسط دلی که خون می‌شود، در حال دوران قصه‌های قدیمی کیمیایی است.

مردان با مروت کیمیایی که دیگر نیستند

در میزگردی که زاون کوکاسیان سال ۱۳۶۴ راجع به سینمای کیمیایی ترتیب داد و هوشنگ گلشیری، محمد علی سیانلو و جمشید ارجمند در آن شرکت داشتند، مرحوم ارجمند که از منتقدان قدیمی سینمای ایران بود، کار را یکسره کرد و گفت: «کیمیایی آن‌جور که من می‌دانم، هر تجربه فیلمسازی اش را توی سالن‌ها با تماشاچی این فیلم‌ها یاد گرفته؛ یعنی اولین برداشت‌هایش را از تصویرسازی توی سالن‌ها با تماشاچی فیلم‌های کلاسیک قدیم یاد گرفته و همین است که به او صورت متمایزی می‌دهد؛ کسانی که احتمالاً رفتند مدرسه «ایک» را دیدند یا فرضاً کلاس «گذار» را درک کرده‌اند، در حالی که کیمیایی کار فنی اش را با پای دستگاره‌ها و با این‌و آن توی استودیو یاد گرفته و شکل فکری اش را هم با تماشا و با دیدن به دست آورده است. اما آنچه کیمیایی در سینماهای می‌دید، چه بود؟ آیا غیر از این است که نگاه‌هایی دزدکی به زیر پر شال کاراکترها در کار بود؛ برای دیدن هفت تیره‌هایی که طغیان می‌کنند؟ کیمیایی به این دلیل کیمیایی شد که چشم‌انداز حذف‌شدگان اجتماع را روی پرده‌های سینما بازتاباند؛ همان‌ها که در گزارش‌های لوکس و پرزرق و برق تلویزیونی، خارج از قاب قرار می‌گرفتند و

افضا کرد. اما بعد از انقلاب سینمای کیمیایی به لحاظ کمیت مخاطبان در شیب نزولی قرار گرفت. «سرب» به خاطر نام پرآوازه کیمیایی که از سال‌های دور باقی مانده بود، پای خیلی‌ها را به سینما باز کرد. این فیلم پس از مدت‌ها غیبت کیمیایی روی پرده‌ها آمد و همین قضیه کنجکاوکی‌ها را چند برابر کرده بود. اما این قبیل هیجانات کم‌کم فروکش کردند و مخاطبان کیمیایی هم رفته‌رفته جذب آثار دیگر شدند. او بعدها «دندان مار» را ساخت که نامزد خرس طلای برلین و برنده جایزه ویژه هیات داوران از این جشنواره و همین‌طور جشنواره مونترال کانادا شد.

کیمیایی توانسته بود در جشنواره‌ای نامزد شود و جایزه بگیرد که یک روز حتی نتوانسته بود قیصر را در بخش مسابقه آن شرکت دهد. اما همان قدر که او به جوایز جهانی نزدیک شده بود، از مخاطب هم فاصله پیدا کرد. آثار بعدی کیمیایی به‌ترتیب هر کدام مقدری از پایگاه مخاطبان او را دچار ریزش کردند تا آنجا که دیگر نه تنها از صف‌های افسانه‌ای پشت پاچه بلیت‌فروشی سینماهایی که فیلم‌ها را نمایش می‌دادند خبری نبود، بلکه روز به روز تعداد وفاداران متعصب سینمای کیمیایی هم کم می‌شد. کیمیایی روزگاری پیوندی اصیل و بی‌جایمان سینمای گیشه و سینمای اندیشه به حساب می‌آمد، اما در سال‌های بعد این خاصیت را رها کرد و به نوستالژی تهران قدیم رو آورد. او هنگامی که قیصر را می‌ساخت، در حقیقت راجع به همان روز تهران فیلم ساخته بود، اما وقتی «جرم» را جلوی دوربین برد، داشت درباره قیصری حرف می‌زد که ۴۰ سال از گلوله خوردن و مرگش می‌گذشت. اکران «متروپول» در سال ۹۳ و البته قبل از آن در بهمن ۹۲ حین جشنواره فیلم فجر، همزمان بود با یاد مینوی از چشم افتادن فیلمسازان موج‌نو در نظر مخاطبان امروزی. پیش از آن بهرام بیضایی با «وقتی همه خوابیم» نتوانسته بود مثل روزهای اوجش بدرخشد و چند فیلم مهرجویی مثل «نانچی پوش» و «چه خوبه که برگشتی» و دست آخر «اشباح» همه را با این واقعیت کنار آورده بودند که دوره آن کپکشان‌های سینمای ایران به پایان رسیده و متروپول هم در چنین فضایی قضاوت شد. اما قاتل اهلی تلاش تمام‌قدی از مسعود کیمیایی بود برای بازگشت به اوج. او برای نقش اول فیلمش پرویز پرستویی را انتخاب کرد که در قامت حاج کاظم «آژانس» شیشه‌ای توانسته بود جایگزینی برای قیصر باشد و کارگردانی و دیالوگ‌نویسی هم هرچه تیر در ترکش داشت، رها کرده و هیچ تلاشی را فرونگذاشت. با این حال او باز هم نتوانست چیزی بیشتر از یک جایگاه ناامیدکننده در دامنه‌های جدول فروش فیلم‌های ۹۶ پیدا کند. وقتی قاتل اهلی در گیشه‌ها از «خانتور» چنین شکستی بخورد، یعنی گنج‌قارون انتقامش را از قیصر گرفته و سایه مسعود کیمیایی به سمت افق دهه ۴۰ شمسی یعنی همان جایی که خود او همچنان در آن ایستاده است برمی‌گردد و محو می‌شود.

آخرین سکانس از سینمای کیمیایی به معنای اصیل و قیصری آن، اولین سکانس از فیلم اعتراض است و پس از آزاد شدن امیرعلی فرمانزاد (داریوش ارجمند) از زندان، گروه داماتیک کیمیایی باز شد و ریسمان آن رشته‌رشته به هر جارت. آخرین دیالوگ بجا و اصیل از سینمای قیصری هم در همان اولین سکانس از فیلم اعتراض بر زبان مردی آمد که در دنباله فیلم دیگر حضور نداشت و در افق قهرمان‌های کیمیایی محو شد. محسن دربندی (مرحوم مهدی فتحی) سینمای تان روز ۳۰ ساله کیمیایی که امروز تقریباً ۵۰ ساله شده، در سینمایی که طی تمام آن ۳۰ سال، با تمام شیب و نشیب‌هایش، سینمای کیمیایی باقی مانده بود، در یکی از مصراع‌های آن گل‌برزان خلاصه کرد و دیگر همراه کیمیایی نیامد. کیمیایی همراه امیرعلی از جو لوطی مسلکانه زندان بیرون آمد و به کافه رفت تا سال‌ها بعد سر از کنسرت‌ها هم در دیوراد و دربندی همراه با دیگر مردان با مروت کیمیایی باقی ماند و آخرین کلامش را

هم گفت: «به سلامتی سه تن؛ رفیق و ما و من و وطن»

